

نگاهی دوباره به یک اثر کلاسیک در زمینه ترجمه

● مشکلات نظری ترجمه

● *Les Problemes theoriques de la traduction*

● جورج مونین، ۱۹۶۳

● خوان سیگر

نگاهی اجمالی به کتابهای انگلیسی منتشر شده در زمینه ترجمه این نکته را نشان می‌دهد که اکثر محققان ترجمه به ندرت از آثار برجسته زبانهای دیگر ذکری به میان می‌آورند. برای مثال در کتابنامه غالب کتابهای نظری ترجمه نام جورج مونین، محقق فرانسوی، به چشم نمی‌خورد. این نکته ضرورت بازنگری در آثار برجسته زبانهای دیگر را توجیه می‌کند و این گونه بازنگریها گامی است در جهت غلبه بر موانع فرهنگی و زبانی در تحقیقات ترجمه.

اگر چه کتاب مونین چندین بار در فرانسه تجدید چاپ شده (آخرین بار به سال ۱۹۹۰)، و نیز به چندین زبان ترجمه شده، اما تا به حال به انگلیسی ترجمه نشده است. این کتاب که اولین بار در سال ۱۹۶۳ منتشر شد، رساله دوره دکتری مونین است. بلافاصله پس از انتشار کتاب، رساله مکمل آن در سال ۱۹۶۴ منتشر شد. در این رساله مونین به طور اخص به مسأله ترجمه ماشینی می‌پردازد، مسأله‌ای که در زمان خود توجه به مطالعات ترجمه را برانگیخته بود. اهمیت کتاب در این نکته است که مونین برای اولین بار چندین مسأله را شناسایی کرده و ارتباط آنها را با ترجمه مورد بحث قرار داده است. مونین از نقش کامپیوتر در ترجمه آگاه است — اولین اثر مهم در این زمینه را بوث و لاک در سال ۱۹۹۵ منتشر کرده بودید. او سخت تحت تأثیر مکتب ساختگرایی زبان‌شناسی است اما در عین حال به اهمیت "ساختهای نحوی" چامسکی که در سال ۱۹۵۷ منتشر شد نیز واقف است. مونین مفهوم "تسبیت زبانی" (ورف، ۱۹۵۶) را می‌پذیرد و نقاط اشتراک آن را با ترجمه مورد بررسی قرار می‌دهد. طرح و بحث این مسایل مختلف نظری است که کتاب را در زمان خود این چنین پراهمیت کرده است. بحث پرشور مونین در مورد این مسایل، همچنان در دنیای فرانسوی زبان توجه بسیاری را جلب کرده است. جلوه‌های این برانگیختگی را در نقدهای مکرر و ارزیابی‌های مجدد محققان فرانسوی از آثار مونین می‌توان مشاهده کرد. گذشته از وینه و داربلنه که در سال ۱۹۵۸ روشی عملی برای ترجمه براساس زبان‌شناسی مقابله‌ای و سبک‌شناسی ارائه کردند، مونین بدون شک اولین نویسنده اروپایی زمان ماست که برای ایجاد چارچوبی نظری برای ترجمه بر پایه زبان‌شناسی تلاش کرده است. انتخاب

سنجیده عنوان کتاب نشان می‌دهد که او به اهمیت موضوع بحث آگاه است. در سال ۱۹۶۱ جامبلیت نیز در رساله دکترایش مسأله امکان ارائه نظریه‌ای مبتنی بر زبان‌شناسی را پیش کشید. او قاعده‌مندیهایی معینی را در فرآیند ترجمه مشاهده کرده بود، اما انتشار این رساله آنقدر به زمان انتشار کتاب مونین نزدیک است که مونین نمی‌توانسته از آن استفاده کرده باشد، هر چند که او با آثار قبلی جامبلیت آشنا بود. اثر یوجین نایدا با عنوانی به همان اندازه احتیاط‌آمیز یعنی *Toward a Science of Translation* تازه به سال ۱۹۶۴ منتشر شد و *A Linguistic Theory of Translation* کت فورد نیز گرچه از اوایل دهه شصت به صورت جزوه موجود بود، اما تا سال ۱۹۶۵ منتشر نشد. مونین در اثر بعدی‌اش با عنوان *Linguistique et traduction* که در سال ۱۹۷۶ منتشر شد، دیگر بار به مسأله ترجمه و زبان‌شناسی می‌پردازد.

برای خواننده انگلیسی زبان، کتاب مونین فایده دیگری نیز دارد و آن این است که خواننده دوره مهم تحقیقات زبان‌شناختی اواخر دهه ۵۰ و اوایل دهه ۶۰ را از دریچه‌ای متفاوت می‌بیند، از نگاه ناظری که می‌خواهد فایده تحقیقات جدید زبان‌شناسی را بداند و از آنها در کار عملی ترجمه استفاده کند. مونین خواننده را با تفکرات زبان‌شناختی زبان‌شناسان معاصر فرانسوی آشنا می‌کند. او هم علم و بینش زبان‌شناختی دارد و هم مترجم ادبی (از ایتالیایی به فرانسه) صاحب اسم و رسمی است. بدین ترتیب صلاحیت کامل دارد که درباره این مسأله قدیمی که آیا ترجمه هنر است یا علم داوری کند. همچنین مونین به این دلیل که خود مترجمی ادبی است از این اتهام که نظریه پرداز از ارتباطی با کار عملی ترجمه ندارد مبرا می‌شود. نظر مونین شبیه نظر وینه و داربلنه است: ترجمه هنر است اما هنری مبتنی بر علم.

کتاب شامل شش بخش است. در دو بخش اول، مونین به بحث درباره رابطه میان ترجمه و زبان‌شناسی می‌پردازد. ترجمه متعلق به قلمرو کنش "parole" است حال آنکه زبان‌شناسی را معمولاً با *langue* یعنی نظامی انتزاعی از روابط یکی می‌دانند. بخش سوم که در آن مونین به مشکلات مربوط به واژگان در ترجمه نگاهی می‌افکند همچون پلی بحث را به بحث مهم دیگری مرتبط می‌کند. این بحث که در بخش‌های چهار و پنج مطرح می‌شود پاسخ به سؤالی کلی درباره رابطه میان زبان و ترجمه است و این که آیا ترجمه امکان‌پذیر است یا امکان‌ناپذیر. در بخش آخر مونین دوباره به سراغ زبان‌شناسی می‌رود تا نقش نحو را در ارتباط با محورهای اصلی بحث روشن کند. این شش بخش خود به پانزده فصل تقسیم می‌شوند، با عناوینی که به وضوح خطوط اصلی بحث را مشخص می‌کنند. کتاب با یک نتیجه‌گیری مفصل و کتابنامه‌ای که گستره نظریات مورد بحث را نشان می‌دهد خاتمه می‌یابد.

بخش اول تحت عنوان "زبان‌شناسی ترجمه" شامل دو فصل است: "ترجمه به مثابه تماس بین زبانها" و "آیا مطالعه علمی ترجمه را باید بخشی از زبان‌شناسی قلمداد کرد؟" مونین ترجمه را تماس میان دو زبان توصیف می‌کند. با این تعبیر، ترجمه شکلی از دو زیانگی است و بنابراین در قلمرو زبان‌شناسی واقع می‌شود. مونین می‌گوید به جای، یا علاوه بر، مطالعه ترجمه به عنوان وسیله‌ای برای روشن کردن مسایل مختلف زبان‌شناسی، این امکان هم وجود دارد که از زبان‌شناسی برای مشخص

کردن مشکلات ترجمه استفاده کنیم. به نظر مومنین این تغییر جهت به سه دلیل توجیه پذیر است. اولاً گسترش فعالیت ترجمه این ضرورت را ایجاد می‌کند که مطالعه در زمینه ترجمه بر چارچوبی نظری استوار باشد. ثانیاً ترجمه ماشینی مستلزم مطالعه دقیق جنبه‌های زبان‌شناسی ترجمه است. ثالثاً کار ترجمه، بر زبان‌شناسی معاصر که اساساً فرض را بر غیرممکن بودن ترجمه قرار می‌دهد، ایراد نظری وارد می‌کند. بنابراین، استفاده از زبان‌شناسی در حوزه مطالعات ترجمه می‌تواند فرصتی برای اصلاح و آزمایش فرضیات هر دو حوزه فراهم آورد. مومنین نتیجه می‌گیرند که در تلاش برای ایجاد چارچوبی نظری برای حوزه مطالعات ترجمه، نه دستاوردهای زبان‌شناسی ساختگرا و نقش‌گرا باید نادیده گرفته شود و نه تجربه عملی مترجمان. او سپس این سؤال را مطرح می‌کند که آیا مطالعه علمی ترجمه را باید شاخه‌ای از زبان‌شناسی قلمداد کنیم، و پاسخ می‌دهد که ترجمه در نقطه تلاقی چندین حوزه مطالعاتی نظیر منطوق، زبان‌شناسی، روان‌شناسی و تعلیم و تربیت قرار گرفته است. با این حال، به رغم این واقعیت که بسیاری از مؤسسات آموزشی معتبر، مترجم و مترجم حضوری تربیت می‌کنند، هیچ یک ترجمه را حوزه‌ای مستقل و در خور مطالعات نظری نمی‌دانند.

در بخش دوم تحت عنوان "موانع زبان‌شناختی" که شامل سه فصل است، مومنین به طرح مسأله ترجمه به صورت حوزه‌ای مستقل می‌پردازد. در این بخش او نظریات زبان‌شناختی در زمینه معنی و فرهنگ را که موانعی نظری در راه مطالعات علمی ترجمه به شمار می‌آید بررسی می‌کند. در فصل سوم با عنوان "ترجمه در پرتو نظریات زبان‌شناختی معنی" او نظریه سوسور در مورد روابط معنایی را رد می‌کند. بنا بر نظر سوسور، ارزش یک نشانه تماماً با توجه به ارزش منتسب به دیگر نشانه‌ها در نظام مرتبط با آن تعیین می‌شود. مومنین چنین استدلال می‌کند که اگر معنی چیزی بیش از ارزش منتسب به نشانه در داخل نظام مرتبط با آن نیست، پس راهی برای مقایسه نشانه‌ها در نظام‌های مختلف و نیز راهی برای برقراری ارتباط میان دو یا چند زبان وجود ندارد. در فصل چهارم با عنوان "ترجمه در پرتو نظریات نئوهومبولتی درباره زبان به مثابه جهان‌بینی" مومنین مسأله نسبت زبانی را مورد بحث قرار می‌دهد و دیدگاه افراطی ورف را رد می‌کند. طبق نظر ورف، هر زبان واقعیت را به شیوه‌ای کاملاً متفاوت شکل می‌دهد. بر اساس چنین نگرشی از معنی واقعیت، ترجمه از دیدگاه نظری امکان‌ناپذیر است. مومنین می‌گوید که در مطالعات ترجمه این نکته را باید پذیرفت که زبان وسیله ارتباط است و در هر جامعه به طریق متفاوتی از این وسیله در بیان تجارب انسانی استفاده می‌شود. اما این، امکان ترجمه کردن را منتفی نمی‌کند. برعکس، ترجمه با طرح مسأله تعادل معنایی "equivalence" این حقیقت را روشن می‌کند که زبان طرق مختلفی برای دیدن و بیان واقعیات در اختیار بشر قرار می‌دهد.

در بخش سوم با عنوان "واژگان و ترجمه" مومنین همچنان به بحث درباره معنی ادامه می‌دهد. در این بخش او در پی یافتن کوچکترین واحد معنی، یا به تعبیر وینه و داربلنه "واحد ترجمه"، و نیز روشی برای تحلیل معنی است که به کمک آن بتوان هم ترجمه را توضیح داد و هم در کار عملی ترجمه از آن بهره گرفت. در شش بخش این فصل، مومنین بدون اعتنا به محدودیتهایی که بر زبان‌شناسی تحمیل شده، و با الهام از عقاید "گاردین" درباره مشخصه‌های تمایز دهنده و توصیفی برای طبقه‌بندی دانش، به تحلیل

روابط معنایی می‌پردازد و در نهایت به تعریف "معنی کلمه جدا از بافت" دست می‌یابد. بدین ترتیب، مومنین مبنایی نظری پیدا می‌کند تا براساس آن بتواند واحدهای معنایی مستقل از زبان را نیز تعریف کند. اگر بتوان واحد معنایی مستقل از زبان را تعریف کرد، پس ترجمه از دیدگاه نظری امکان‌پذیر می‌شود. مومنین سپس به بحث درباره‌ی معنی ضمنی و معنی ارجاعی کلمه می‌پردازد و نتیجه می‌گیرد که معنی، مفهوم پیچیده‌ای است که از محدوده‌ی زبان‌شناسی فراتر می‌رود. در فصل آخر بخش سوم یعنی فصل یازدهم با عنوان "ترجمه، زبان و ارتباط فرد با فرد" مومنین از بحث واحد ترجمه یا واحد معنی دور می‌شود و دیدگاه خود را درباره‌ی این مسأله که زبان تا چه حد می‌تواند بیانگر اندیشه باشد و فرد تا چه حد می‌تواند مقصود گوینده را بفهمد بیان می‌کند. روشن شدن این مسأله برای تعیین نقش دوگانه مترجم در مقام واسطه و مفسر پیام در امر ارتباط حیاتی است.

پس از نقل همه‌ی استدلال‌های زبان‌شناختی که بر ممکن بودن ترجمه دلالت دارند، مومنین در بخش چهارم با عنوان "جهان‌بینی و ترجمه" به کمک جهانیهای زبان مسأله نسبی بودن ترجمه را مطرح می‌کند. در بخش پنجم، یعنی در فصلهای سیزدهم و چهاردهم، مومنین دوباره به سراغ تضاد میان تمدنهای گوناگون و ترجمه می‌رود. در این دو فصل که عناوین آنها عبارت است از "قوم‌نگاری ترجمه است" و "لغت‌شناسی ترجمه است"، مومنین استدلال می‌کند که مطالعه‌ی تطبیقی همزمانی و درزمانی جوامع و زبانها ابزار نظری لازم برای ترجمه از زبانی به زبانی دیگر را فراهم می‌کند. در فصل آخر تحت عنوان "تحو و ترجمه" مومنین باز در جستجوی گونه‌ای از جهانیهاست که بتواند ترجمه را توجیه کند. او این جهانیها را در منطق، زبان‌شناسی اصل موضوعی (axiomatic)، معنی‌شناسی و بالاخره در "ساختهای نحوی" چامسکی می‌یابد. کتاب با بحثی پیرامون ماهیت نسبی ترجمه و ترجمه‌پذیری خاتمه می‌یابد. مومنین می‌گوید از لحاظ نظری واحدهای معنایی یا آوایی یعنی واجها و تکواژها یا واحدهای نحوی در هیچ دوزبانی عین یکدیگر نیستند، با این حال برقراری ارتباط، و به تبع آن ترجمه، با توجه به موقعیت مشترکی که گوینده و شنونده یا نویسنده و مترجم در آن قرار می‌گیرند امکان‌پذیر است.

در ظاهر، مومنین جز مطرح کردن چند مشکل اصلی در ترجمه و بررسی نقش حوزه‌های مختلف در مطالعات ترجمه کار دیگری نمی‌کند، اما در انجام این کار، او استدلالاتی را که موانعی بر سر راه مطالعه علمی ترجمه ایجاد می‌کند از اعتبار می‌اندازد. مهمترین فایده کتاب چه در زمان انتشار آن و چه در حال حاضر این است که افق اندیشه ما را در مورد ترجمه وسعت می‌بخشد. دانش وسیع و کنجکاوی عالمانه مومنین که باعث می‌شود از حوزه‌های معرفتی مختلف در حل معمای ترجمه یاری بگیرد، اساسی استوار برای تفکر و مطالعه بیشتر پی ریخته است. بدین ترتیب، مومنین سهمی بسزا در پی‌ریزی مطالعات ترجمه ایفا می‌کند. با توجه به آنچه ذکر شد، بسیار بجاست کتاب مومنین به انگلیسی ترجمه شود.